

# انقلاب فرانسه

## جنگ طبقاتی یا تصادم فرهنگی؟

تی. سی. دابلیو. بلنینگ

(استاد تاریخ اروپای مدرن دانشگاه کیمبریج)

ترجمه

سهند الهامی

فرهنگ نشر نو  
با همکاری نشر آسیم

## فهرست

هفت	گام‌شماری
۱	مقدمه
۱۳	۱ خاستگاه: رژیم پیشین
۱۳	رشد اقتصادی و مشکلات اقتصادی
۱۹	تعارض اجتماعی و آمیختگی اجتماعی
۲۵	روشنگری
۳۲	حوزه عمومی و افکار عمومی
۶۱	۲ رخداد: انقلاب
۶۱	بحران ۱۷۸۶-۱۷۸۹
۷۲	انقلاب و نظم نو
۸۵	۳ پیامد: ناپلئون و پس از آن
۹۷	گزیده کتاب‌شناسی
۱۱۵	نمایه

## خاستگاه: رژیم پیشین

### رشد اقتصادی و مشکلات اقتصادی

آلبر سُبُول می‌نویسد: «علت اساسی انقلاب قدرت بورژوازی‌ای بود که به بلوغ رسیده بود و رودرروی آریستوکراسی‌ای منحط قرار داشت که لجوجانه به امتیازاتش چسبیده بود.» [۲۳] بورژوازی فرانسه، که هنگام بروز نخستین نشانه‌های اقتصاد بازار در قرون وسطی به دنیا آمده بود و در قرون شانزدهم و هفدهم با اکتشافات آن سوی آب‌ها و گسترش استعمار از بلوغی پرمشقت عبور کرده بود، مسلماً طی قرن هجدهم هم پرشمارتر شده بود هم ثروتمندتر. پدیده‌هایی به‌هم‌مرتبط - شرایط مساعدتر جوی، تولیدات روزافزون کشاورزی و رشد جمعیت - شرایط لازم برای گسترش اقتصادی پایدار را پدید آوردند.

دولت هم به طبیعت نیکوکار دست یاری داد؛ با تدارک دیدن بهترین شبکه‌های شاهراهی اروپا برای فرانسه - به‌طوری که، برای مثال، زمان سفر از پاریس به لیون طی قرن هجدهم نصف شد - در شکل‌گیری بازار ملی سهیم بود؛ با برجیدن رویه‌های محدودکننده اصناف، راه را برای بهره‌مندی کارآفرینان سرمایه‌دار از فرصت‌های روبه‌افزایش بازار گشود. گسترش سریع صنعت روستایی بر پایه برون‌سپاری، حتی در صنعت پنبه، به نرخ رشدی نظیر بریتانیای کبیر رسیده بود [۵۴]. در بخش تولید آهن و استخراج

زغال سنگ نیز افزایش چشمگیری ثبت شد. شواهد سلطهٔ بین‌المللی صنایع لوکس پاریس را هنوز هم می‌توان در هر خانهٔ مجلل و موزهٔ اروپا یافت. اما موفقیت اصلی اقتصاد فرانسه در قرن هجدهم در تجارت آن سوی آب‌ها بود. در منطقهٔ مدیترانه، بازرگانان فرانسوی در تجارت پرسود با شامات تقریباً انحصار ایجاد کرده بودند تا آنجا که در ۱۷۸۰ یادداشتی رسمی تخمین زده که معاش بین ۵۰۰,۰۰۰ تا ۶۰۰,۰۰۰ نفر را تأمین می‌کرده است. حتی این هم در برابر بخش استعماری که مثل قارچ سبز می‌شد رنگ می‌بازد. از بندرهای اقیانوس اطلس – به‌ویژه بُردو، نانت و لو آور-روآن<sup>۱</sup> – یک ناوگان بازرگانی که دائماً بزرگ‌تر هم می‌شد مسیری مثلث‌شکل را می‌پیمود، ابتدا به خاطر برده‌ها به افریقا می‌رفت و از آنجا به‌خاطر محصولات زراعی مستعمره‌ها به منطقهٔ کارائیب که اشتهای به‌ظاهر سیری‌ناپذیر باقی اروپا را خوراک می‌داد. بین پایان جنگ جانشینیا اسپانیا<sup>۲</sup> و انقلاب فرانسه، تجارت آن سوی آب‌های فرانسه به‌لحاظ ارزش حداقل چهار برابر و شاید حتی پنج برابر شده بود [۵۴]. حتی در صورتی که افزایش قیمت‌ها، کاهش تعرفه‌ها و کم شدن قاچاق در نظر گرفته شوند، باز هم می‌توان گفت حجم تجارت خارجی در همین دوره دو برابر شده بود. به‌علاوه، گسترش تجارت استعماری تا خود ۱۷۸۹ ادامه یافت: در ۱۷۷۳، ۵۱۰ کشتی یازده بندر فرانسه را به مقصد سانتو دومینگو (به‌راستی مهم‌ترین دارایی فرانسه در کارائیب)، مارتینیک، گوادلوپ و گویان ترک می‌کردند؛ تا ۱۷۸۸ این رقم به ۶۸۶ افزایش یافته بود.

اما در پس این افزایش کمی چشمگیر، تغییرات کیفی ناچیز بود. فرانسه رژیم پیشین حکایت دو اقتصاد بود – مناطق ساحلی پروتق و رو به گسترش همراه با پس‌کرانه‌هایشان، و اکثریت عمدهٔ مناطق داخلی، عقب‌مانده و سنت‌گرا که به بازارهای محلی عمدتاً خودسالار<sup>۳</sup> تقسیم

1. Le Havre-Rouen

2. War of the Spanish Succession

3. autarkic

می‌شدند [۵۷]. حتی پررونق‌ترین بخش‌ها - همچون تجارت صادرات کالاهای واردشده از مستعمرات - آن اندازه قدرت نداشتند که بقیه اقتصاد را به رشد خودپایدار برسانند.

یکی از موانع اصلی سرازیر شدن سرمایه و کسب‌وکار از یک بخش به بخشی دیگر ماهیت بدوی نهادهای مالی بود. به دلایلی که هیچ‌وقت به کفایت توضیح داده نشده‌اند، فنون مدرنی چون برات، تنزیل و حتی دفترداری دوبل خیلی دیر به فرانسه رسیدند. موردی که توضیحش آسان‌تر است ولی آسپیش کمتر نبود بیزاری لچوجانه از بانک‌ها در پی ورشکستگی چشمگیر جان لا<sup>۱</sup> در ۱۷۲۰ بود. رژیم پیشین نه بانک دولتی می‌شناخت، نه بانک خصوصی مستقل از تجارت، نه بورس و تقریباً نه شرکت‌های سهامی [۶۱].

بخش تولید نیز به‌لحاظ ساختاری عقب‌مانده بود، بخشی که اگر پایه‌ی پایینی را که مبنای محاسبه رشد آن است در نظر بگیریم آمار رشدش دیگر چندان قابل‌توجه نخواهد بود. در صورتی که فنون تولید بررسی شوند، عقب‌ماندگی کیفی صنعت فرانسه به‌وضوح آشکار می‌شود. برای مثال، تا ۱۷۸۹ بریتانیای کبیر بیش از ۲۰,۰۰۰ دستگاه نخ‌ریسی معمول<sup>۲</sup>، ۹,۰۰۰ دستگاه جدیدتر ترکیبی<sup>۳</sup> و ۲۰۰ کارخانه نخ‌ریسی با دستگاه آرکرایت<sup>۴</sup> داشت. رقم‌های فرانسه به‌ترتیب این‌گونه بود: کمتر از یک هزار، صفر و هشت. به‌علاوه، اکثریت عمده دستگاه‌های فرانسه تحت حمایت حکومت پادشاهی و صرفاً با هدف جذب تسهیلات حمایتی بر عرضه‌ی مربوطه ساخته شده بودند [۷۰]. به‌طور خلاصه، اقتصاد فرانسه در ۱۷۸۹ اساساً همان اقتصاد فرانسه در ۱۷۱۵ بود - فقط تولیدش افزایش پیدا کرده بود [۵۴]. حکایت توفیق مدام هم نبود، حتی اگر صرفاً به‌لحاظ کمی نگاه کنیم. رقابت فزاینده از سمت بریتانیا و اروپای مرکزی (خصوصاً سلیزی و زاکسن)،

۱. John Law؛ اقتصاددان اسکاتلندی که در زمانی که دوک اُرنلثان نایب‌السلطنه لویی پانزدهم بود، حسابرس کل شد و عملاً نخستین بانک مرکزی فرانسه را تأسیس کرد که در ابتدا موفق بود اما ورشکستگی نهایی‌اش شد یکی از اولین نمونه‌های حباب اقتصادی. - م.

2. spinning jenny

3. mule jenny

4. Arkwright

سیاست‌های حمایت از تولید داخل که مشتریان قدیم همچون اسپانیا اتخاذ کرده بودند، و رکود داخلی که از دههٔ ۱۷۷۰ شروع شده بود همه دست به دست هم دادند تا صنعت نساجی فرانسه را در وضعیتی نزار به درون انقلاب بفرستند [۴۸].

با توجه به اینکه حدود ۸۵ درصد جمعیت فرانسه خارج شهرها زندگی می‌کرد، وضعیت عقب‌مانده کشاورزی اهمیت بیشتری داشت. از آنجا که موثقت‌ترین تخمین می‌گوید جمعیت کل از حدود ۲۲ میلیون در ۱۷۰۰ به حدود ۲۸ میلیون در ۱۷۸۹ افزایش یافته بود [۵۸] روشن است که باید افزایشی در تولید صورت گرفته باشد. زمانی استدلال می‌شد این افزایش حول و حوش ۶۰ درصد بوده است - حدود دو برابر نرخ رشد جمعیت - اما تخمین‌های جدیدتر این رقم را بسیار پایین‌تر می‌دانند (نبود آمارهای معتبر باعث می‌شود تخمین‌ها عمدتاً بر اساس حدس و گمان باشند) [۶۰]. زیاد یا کم، عمده آن ناشی از گسترش زمین‌های زراعی و کشت و کار در زمین‌های پیشتر بایر بود و نه بالا رفتن بهره‌وری. عمده کشاورزی فرانسه در «چرخهٔ جهنمی آیش» گیره کرده بود (زمین آیش مانده = بهره‌وری پایین = درصد بالای زمین‌های قابل کشت = درصد پایین مراتع = دام ناکافی = کود ناکافی = نیاز به آیش). در ۱۷۶۰، دوام‌ل دو مئسوی برزنشاس شکایت می‌کرد که «حدوداً نیمی از زمین‌های این پادشاهی آیش مانده، نیم دیگر عموماً آن‌قدر بد کشت می‌شود که اگر به‌شکل صحیح بهره‌برداری می‌شد حداقل دو برابر بار می‌داد» [۱۳۸].

هر زمین‌دار یا کشتکاری نیز که دانش و سرمایه و تشکیلات کافی داشت که با عرضهٔ محصولات جدید و تناوب کشت‌های جدید از این چرخه بیرون بزند متوجه می‌شد راهش با دو مانع صعب مسدود شده. اولی بندگی جمعی<sup>۲</sup> بود - اجبار به کاشت، شخم‌زنی، برداشت و چرا به‌صورت جمعی - که کاری می‌کرد تا امور با سرعت کندترین عضو جلو بروند،

1. Duhamel du Monceau

2. servitudes collectives